

بررسی مشروعیت تیموریان (۹۱۲-۷۷۱ ق.) بر پایه سنت‌های قبیله‌ای و مغولی

دکتر فریدون الهیاری دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان
زهرا اعلامی زواره دانشجوی دکتری دانشگاه اصفهان

چکیده

مشروعیت در اصطلاح سیاسی به معنای پذیرش و فرمان برداری آگاهانه و داوطلبانه مردم از نظام سیاسی و قدرت حاکم است. یکی از ابزارهایی که حکومت‌های برخاسته از نظام ایلی، برای نیل به مشروعیت از آن بهره می‌گرفتند، استفاده از اصول و قواعدی بود که در چارچوب نظام قبیله پذیرفته شده بود؛ همچون عمل بر اساس قوانین قبیله‌ای، تأکید بر مناسبات خاندانی، ایجاد پیوند با قبایل مهم و سرشناس و... تیموریان ۹۱۲-۷۷۱ هـ. ق. حکومتی با خاستگاه ایلی بودند و تیمور به عنوان بنیان‌گذار این سلسله برای کسب قدرت از تمام راهکارهایی که نظام زندگی قبیله‌ای و چادرنشینی در اختیار او می‌گذاشت، سود می‌برد. او با تکیه بر مشروعیت خاندان چنگیز که در بین مردم آسیای میانه- موطن تیمور- بسیار اهمیت داشت، به همراه استفاده از اقتدار و خشونت، ادعای برگزیده شدن از جانب خدا، نگهداری دین و... پایه‌های حکومت خود را استوار نمود. این مقاله در صدد است که تکاپوهای مشروعیت‌ساز تیمور و جانشینان وی بر اساس معیارهایی همچون؛ امتیازات نسبی، بهره‌گیری از مشروعیت خان‌های دست‌نشانده چنگیزی، تداوم حکومت مغولان و... را به روش توصیفی- تحلیلی و بر مبنای اطلاعات کتابخانه‌ای بررسی کند.

واژگان کلیدی: مشروعیت، تیموریان، چنگیز، قبیله، خان.

تاریخ پذیرش: ۹۳/۴/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۲/۹/۱۱

E-mail: f.allahyari@ltu.ui.ac.ir

مقدمه

در تاریخ ایران، بسیاری از حکومت‌ها، منشأ قبیله‌ای داشته‌اند. یکی از عوامل مؤثر در تشکیل این حکومت‌ها، همبستگی و وابستگی بین افراد قبایل بود. این همبستگی که ابن خلدون از آن به «عصبیت» یاد کرده، افراد قبیله را به یکدیگر نزدیک می‌نمود و در تحکیم و بسط قدرت آنان نقش زیادی داشت (ابن خلدون، ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۴۹-۲۴۱).

عضویت در ساختار قبایل و ایالات تنها بر اساس رابطه خونی تعیین نمی‌شد- البته از لحاظ نظری این عامل اصلی بود و به همین خاطر هم افراد برای انتساب خود به یک قبیله، تبارنامه جعلی درست می‌کردند- در واقع علایق سیاسی مشترک، تأثیر بیشتری داشت و بر همین اساس قبایل با نژادها و زبان‌های گوناگون در پی یک هدف متحد می‌شدند. در ساختار قبایل، نظامی وجود داشت که بر طبق آن یک جنگجوی با استعداد و واجد جاذبه‌های شخصی لازم برای جلب جنگجویان دیگر، اما به لحاظ سیاسی کم اهمیت می‌توانست برای خود پیروانی دست و پا کند. برای اعضای قبایل این امکان تا حدودی فراهم بود که وفاداری خونی خود را با دودمانشان انکار کرده و همراهی رهبر جدید خود را بپذیرند (مورگان، ۱۳۷۱: ۴۷-۴۶).

سقوط دولت ایلخانان در سال ۷۳۶ هـ. ق. دوره‌ای از بی‌ثباتی، رقابت و پراکندگی سیاسی را در پی آورد که نزدیک به نیم قرن طول کشید. در این دوره، نیروهای متعددی به رقابت برای کسب قدرت و تصاحب میراث ایلخانان پرداختند. در نتیجه، کشور میان چندین دولت محلی تقسیم شد؛ وضعیتی که تا پایان قرن هشتم ادامه یافت. در درجه اول، نیروی نظامی بود که میزان موفقیت هر گروهی را تعیین می‌کرد، اما هر یک از گروه‌های قدرت طلب با اقامه برخی دعاوی و مبانی مشروعیت ساز، برای اثبات شایستگی خود تلاش می‌کردند. در این برهه از تاریخ ایران با توجه به گوناگونی نیروهای موجود از نظر قومی، مذهبی و منطقه‌ای، اثبات شایستگی یا مشروعیت حکومت، اهمیت ویژه‌ای داشت. تیمور ۸۰۷-۷۳۶ هـ. ق. زمانی که به قدرت رسید، با عنایت به این گوناگونی و با توجه به خاستگاه نژادی و منطقه‌ای خود و شرایط جامعه، منابع مختلف را در جهت کسب مشروعیت به کار گرفت، هر چند که در ابتدای قدرت‌گیری و حتی در استمرار حاکمیت وی، نیروی برتر نظامی او بسیار مؤثر بود. یکی از راه‌های کسب مشروعیت برای تیمور و جانشینانش، توجه به مناسبات قبیله‌ای و سنت‌های مغولی بود.

حکومت تیموریان، پایه و اساس قبیله‌ای داشت. ظهور تیمور و قدرت گرفتن وی در ماوراءالنهر در درجه نخست، تحولی داخلی در اولوس جغتای (۱) به شمار می‌آمد؛ چون تیمور از میان چادرنشینان

برخاسته بود، برای کسب و گسترش قدرت خود ابتدا می‌بایست در نظر ساکنان اولوس که اکثراً زندگی قبیله ای و چادرنشینی داشتند، مشروعیت به دست می‌آورد و مهم‌ترین وجه این مسأله کسب مشروعیت در برابر حاکمان مغولی بود؛ چون مردم این مناطق حکومت را تنها شایسته خاندان چنگیز می‌دانستند و مغولان صاحبان اصلی اولوس به شمار می‌آمدند. تیمور با تکیه بر ابزار مختلف و استفاده از شیوه‌های گوناگون که در بین ساکنان اولوس پذیرفته شده بود، توانست نیروهای آسیای مرکزی را با خود همراه سازد، به قدرت دست یابد و به این قدرت مشروعیت بخشید. او با تکیه بر توانایی‌های خود از فرصت‌ها و موقعیت ایجاد شده در اولوس جغتای به سود خود بهره گرفت. به علاوه او بر طبق سنن قبیله ای و در چارچوب قوانین پذیرفته شده در اولوس عمل کرد و از راه‌های مختلف همچون رساندن نسب خود به چنگیز، پایبندی به قوانینی که او ایجاد کرده بود و مهم تر از همه برگزیدن یکی از احفاد مغولان به خانی، تلاش کرد که در عین خاتمه دادن به حاکمیت مغولان در ماوراءالنهر، این جابجایی قدرت را به شکل احیاء و تداوم حاکمیت جغتاییان نمودار سازد.

تأکید تیموریان بر انتسابات دودمانی و قبیله ای حتی اگر ظاهری بود، می‌توانست قبایل و نیروهای عشیره ای را مطیع کرده و از سرکشی باز دارد و این روشی برای توجیه قبایل ترک-مغول و در نتیجه تأمین مشروعیت برای حاکمیت تیموریان به شمار می‌رفت (فرهانی منفرد، ۱۳۸۲: ۷۹).

تثبیت قدرت و تأمین مشروعیت تیموریان با استفاده از اصول و سنن قبیله ای

تیمور از جوانی شخصی جاه طلب، ماجراجو، دوراندیش و زیرک بود (ابن عرب شاه، ۱۳۳۹: ۸-۶) و برای تحقق هدف‌های شخصی خود همچون دستیابی به ریاست قبیله‌اش، تلاش می‌کرد. علاوه بر این در شرایط زندگی چادرنشینی و نیز هرج و مرجی که در سال‌های جوانی تیمور بر ماوراءالنهر حاکم گشته بود، عملیات ماجراجویانه، تاخت و تاز و تهاجمات غارتگرانه محلی امری غیرعادی نبود (رویمر، ۱۳۸۵: ۷۹). برای روشن شدن چگونگی بهره‌گیری تیمور از شرایط زندگی قبیله ای به منظور دستیابی به قدرت باید به تبیین موقعیت سیاسی اولوس جغتای در آن برهه پرداخت. به طور کلی شرایط سیاسی اولوس که طبیعتاً ناشی از زندگی بیابان گردی و قبیله ای بود، این بود که هرگاه رهبر مرکزی اولوس دچار ضعف می‌شد، قبایل قدرت می‌گرفتند و همواره بین سران قبایل و وابستگان آن‌ها برای رسیدن به موقعیت برتر جنگ و درگیری وجود داشت. موقعیت رهبران قبایل بسیار متزلزل بود. اگر فردی می‌خواست به رهبری برسد، به توان نظامی و حمایت افراد قبیله خود متکی بود که در این وفاداری نیز

هیچ تضمینی وجود نداشت. حتی اگر فردی به رهبری قبیله خود هم می‌رسید، باز هم موقعیت او از ثبات برخوردار نبود؛ چون اگر کارایی و صفات لازم را نداشت، موقعیت خود را از دست می‌داد؛ بنابراین هم رهبری اولوس و هم رهبری قبایل همواره کانون ستیزه و درگیری بود (منز، ۱۳۷۷: ۵۶). وجود این رقابت‌های شدید، یکی از دلایل فروپاشی نظام‌هایی است که خاستگاه ایلی دارند.

پس از مرگ جغتای، اولوس به خاطر عدم وجود حکمرانی با کفایت که منافع سیاسی آن را حفظ کند، دچار بحران مذهبی و سیاسی و فقدان استقلال گردید (فیاض، ۱۳۸۸: ۶۷). سرانجام، خان نشین جغتای در سال ۷۳۴ ه.ق. به دو بخش تقسیم شد (دو غلات، ۱۳۸۳: ۱۹۰)؛ بخش شرقی تحت حاکمیت مغولان بود و قسمت غربی که بخش اصلی آن سرزمین ماوراءالنهر بود، به اولوس جغتای معروف شد و در طول زمان در اختیار امیران قرالوناس (۲) قرار گرفت. در اواسط قرن هشتم، حکومت جغتاییان در ماوراءالنهر دچار زوال گردید و امیران قرالوناس بر خان‌ها مسلط شدند. این در نظام اولوس طبیعی بود که هرگاه خان‌های جغتایی ضعیف شده یا برکنار می‌شدند، تمام امرا و اشراف قبیله ای برای رسیدن به رهبری اولوس با یکدیگر به ستیزه و جنگ پردازند (منز، ۱۳۷۷: ۵۷). در سال ۷۴۷ ه.ق. یکی از امرای قرالوناس به نام «قرغن»، به همراه برخی امرای دیگر، بر خان جغتایی شوریدند و او را به قتل رساندند و قرغن قدرت را در اولوس به دست گرفت (شامی، ۱۹۵۶، ج ۲: ۱۷). بدین ترتیب دوران سیطره امرای نظامی بر اولوس جغتای آغاز شد. آشفتگی اوضاع ماوراءالنهر در اثر منازعات امرا بر سر قدرت در طی سال‌های بعد، موجب حمله خان‌های مغولستان به این منطقه گردید. «تعلق تمور» خانی که از خاندان جغتای بود (دو غلات، ۱۳۸۳: ۱۴) و بدخشان و کاشغر را زیر فرمان داشت با ادعای قربت به چنگیز خان حکومت ماوراءالنهر را به وراثت حق خود می‌دانست و بنابراین در ۷۶۱ ه.ق. به آنجا لشکر کشید (یزدی، ۱۳۳۶، ج ۱: ۳۳). تیمور حرکت خود برای رسیدن به رهبری قبیله‌اش را با بهره‌گیری از خصومت میان ماوراءالنهر و مغولستان آغاز کرد. او با هوشیاری و موقعیت‌شناسی تشخیص داد که حوادثی که در دیارش به وقوع پیوسته، وسیله‌ای به او داده که به طور مشروع و بر حق جانشین عمویش - که رئیس قبیله بود و فرار کرد - شود و زمام امور قبیله‌اش را در دست گیرد. تیمور راه رسیدن به اهداف شخصی و نفع خود را در پیوستن به تعلق تمور می‌دانست؛ پس تابع او شد (حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۱۴) و دلیل ظاهری کار خود را این‌گونه بیان کرد که چون پادشاهی در اصل متعلق به خان جغتایی است، پس باید از او اطاعت کرد (شامی، ۱۹۵۶، ج ۲: ۱۷). در نتیجه خان مغول ریاست یک قبیله و نیز حکومت شهر «کش» (۳) را به تیمور محول کرد (نطنزی، ۱۳۳۶: ۲۰۹). چون نظام سیاسی اولوس جغتای، امنیتی را در درون تأمین نمی‌کرد و نسبت به حمایت افراد ایل از رهبران‌شان اطمینانی

نبود، از این رو امرایی که می‌خواستند از قدرت برخوردار باشند، به قبایلی غیر از قبایل خود یا حتی قبایل خارج از اولوس روی می‌آوردند تا پشتیبانی لازمه را از آن‌ها کسب کنند (تاکستن، ۱۳۳۱:۱۳۳۴؛ منز، ۱۳۷۷:۴۱). تیمور نیز از تمام راهکارهایی که این شرایط در اختیار او می‌گذاشت، استفاده کرد. وجود پناهگاه‌ها و متحدان خارجی امکان جبران شکست‌ها را برای تیمور فراهم می‌آورد (یزدی، ۱۳۳۶، ج ۱: ۱۱۰-۱۰۸؛ نطنزی، ۱۳۳۶:۲۴۰-۲۳۶) و با این که توان و قدرت اولیه تیمور را هواداران شخصی او تأمین می‌کردند؛ اما برقراری ارتباط با یک قدرت خارج از قبیله؛ یعنی اظهار اطاعت به مغولان بخش شرقی در موفقیت تیمور نقش اصلی را داشت. در مجموع می‌توان خصوصیات فردی تیمور (درایت، زیرکی، جنگاوری، شجاعت و...)، موقعیت سیاسی ماوراءالنهر و پیوند با کانون‌های قدرت را عوامل کامیابی وی در این مرحله از کسب قدرت دانست.

بر طبق روال اولوس پس از مرگ خان، تغلق تمور، دوباره زمینه برای سرکشی امرای قدرت طلب فراهم شد؛ بنابراین تیمور سعی کرد که اتحادش را با امرای مقتدر اولوس محکم نماید (گرو سه، ۱۳۵۳:۶۷۱). اتحاد او با امیرحسین - نواده قرغن - علیه خان مغولی و به دست آوردن حمایت امرای قراولناس در همین راستا بود (یزدی، ۱۳۳۶، ج ۱: ۴۷) اما تیمور فرمانروایی ماوراءالنهر را برای خود می‌خواست و نمی‌توانست وجود هیچ رقیبی را تحمل کند؛ بنابراین پس از مدتی به اتحاد خود با امیرحسین هم خاتمه داد و اسباب قتل او را فراهم کرد (فصیحی خوافی، ۱۳۳۹:۹۶۲).

در نهایت تیمور توانست با استفاده از همه ابزارهای که در اختیار داشت، حاکم کل اولوس جغتای شود؛ اما به خاطر همان عدم ثبات و اطمینان که بر زندگی قبیله ای حاکم بود، او می‌بایست برای استمرار قدرت خود و انجام لشکرکشی‌ها در جهت گسترش قلمرو، خیالش از بابت ماوراءالنهر و امرا آسوده باشد. تیمور برای این که حمایت همه را داشته باشد، با امرا و اطرافیان خود بیشتر با ملایمت و احتیاط رفتار می‌کرد و فقط در برخی موارد به سرکوبی آن‌ها می‌پرداخت (منز، ۱۳۷۷:۸۰). ابن عرب شاه در عجایب المقلور در مورد امرای آشوبگر سمرقند که در آغاز کار تیمور از دوری او برای طغیان استفاده می‌کردند، می‌نویسد: «تیمور از سفری باز نگشت مگر که بنیاد دولتش از هم ریخته و رشته امورش گسیخته بود و ناگزیر به تجدید نظم می‌پرداخت و در سفر دیگر دوباره تکرار می‌شد. تا این که چاره ای اندیشید... آن آشوبگران را به مهمانی دعوت کرد و با آنان همان کرد که انوشیروان با مزدکیان و همه را به دیار نیستی فرستاد. بدین تدبیر، اساس دولت او استوار و راه فرمانروایی اش هموار شد» (ابن عرب شاه، ۱۳۳۹:۲۱-۲۰). تیمور مناصب و مقامات عالی نظامی را به امرای وفادار اعطا کرد (یزدی، ۱۳۳۶، ج

۱۶۲-۱:۱۶۱)؛ زیرا دریافته بود که اگر منافع بزرگان چادرنشین ترک و مغول را تأمین کند، می‌تواند نسبت به پشتیبانی آنان از دولت مرکزی مطمئن باشد.

تیمور امکانات و راه‌هایی را که در اختیار رقیبانش بود می‌شناخت؛ بنابراین به تدریج مناطق پناهگاهی قبایل را به قلمرو خود منظم کرد (تاگستن، ۱۳۸۴:۱۲۲). او حتی پس از آنکه فرمانروای جغتای شد، مبارزه‌ای طولانی برای تحکیم قدرت بر ضد برخی قبایل آغاز کرد. حتی یکی از قبایل مهم اولوس را به خاطر مقاومت در تسلیم منحل نمود (بارتولد، ۱۳۷۶:۲۴۵). همچنین تلاش کرد قوم تاتار را که در آغاز کار مردان بسیار و نیروی فراوان داشتند، تضعیف کند؛ چون از قدرت آن‌ها بیم داشت. به همین خاطر آن‌ها را با فرستادن به بیابان‌های بی آب و علف و جاهای دوردست پراکنده ساخت (ابن عرب شاه، ۱۳۳۹:۲۱۴-۲۱۳).

تیمور از یک اتحادیهٔ قبیله‌ای به قدرت رسید؛ اما قبل از انجام فتوحات گسترده، اولوس جغتای را از ایل تبدیل به سپاه تحت فرماندهی خود کرد. البته یکی از مهم‌ترین دلایل پیروزی تیمور در تغییر موازنهٔ قدرت به نفع رهبری مرکزی اولوس این بود که او یک رقیب جدی و مقتدر نداشت. تیمور در پایان، دیگر متکی به اطاعت رؤسای قبایل نبود (منز، ۱۳۷۷:۹۲-۹۱ و ۸۸)، اما اعضای همین اتحادیهٔ ایلی در سراسر فرمانروایی تیمور، ستون اصلی سپاه او را تشکیل می‌دادند و جغتاییان هم از لحاظ نظامی و هم اطاعت و وفاداری بهترین سربازان تیمور بودند (کلاویخو، ۱۳۶۶:۱۹۷). در نظام سیاسی که تیمور ایجاد کرد، نیروهای عشیره‌ای ترک-مغول در هسته اصلی حکومت جای داشتند و بدنهٔ لشکری حکومت در دست قبایل بود. جانشینان تیمور نیز نظام قبیله‌ای را محفوظ داشتند؛ به عنوان مثال مهم‌ترین ویژگی ساختاری حکومت سلطان حسین بایقرا ۸۷۳-۹۱۱ هـ. ق. روابط و ساختارهای قبیله‌ای بود که کاملاً تثبیت شده و مشخص بود. هر قبیله می‌بایست از جایگاه، قلمرو و امتیازات خود برخوردار شود و تغییر این مراتب دشوار می‌نمود (فرهانی منفرد، ۱۳۸۲:۸۵-۸۰). بیابان‌گردان و صحرانشینان بنا بر ساختار زندگی قبیله‌ای و شرایط خود تمایل به عدم مرکزیت سیاسی و تجزیه طلبی داشتند (رجب زاده، ۱۳۵۵:۴۴). تیمور با اقتداری که داشت می‌توانست آن‌ها را کنترل کند؛ اما جانشینانش از این اقتدار و استبداد برخوردار نبودند. از این رو مرگ تیمور منجر به قدرت‌گیری دوبارهٔ بزرگان نظامی صحراگرد شد و عدم اعمال نظارت و کنترل قوی بر آن‌ها یکی از دلایلی بود که دولت تیموریان را به سمت زوال پیش برد.

استفاده از قوانین و رسوم مغولی در راستای بهره گیری از مشروعیت خاندان چنگیز

تیموریان در بهره گیری از مشروعیت مغولان، به قوانین چنگیزی هم احترام می گذاشتند و بسیاری از آداب و رسوم مغولی را رعایت می کردند. مردم چادرنشین آسیای میانه حتی آنهایی که مسلمان شده بودند، از نظر ظاهر و سازمان نظامی همچنان به سنن چنگیزی وفادار بودند. حقوق سنتی آنان با واژه ترکی «تورا» (توره) مشخص می شد که همان یاسای چنگیز بود. تیمور هم بیشتر به چادرنشینان و پشتیبانی آنها وابسته بود، پس باید به این قوانین پایبندی نشان می داد (بارتولد، ۱۳۷۶: ۲۴۶-۲۴۳). علی رغم انحطاط مغولان، صحراگردان هنوز تحت تأثیر نیرو و نفوذ آنان بودند (منز، ۱۳۷۷: ۳). تیمور به این امر به خوبی واقف بود که برای اداره مملکت خود و پایدار ماندن آن احتیاج به قوانین مدون و صریحی است؛ بنابراین به تحریر قوانینی که به «تزوکات» موسوم است فرمان داد. چون تیمور سعی داشت پا جای پای چنگیز بگذارد؛ از این رو به یاسای چنگیز هم بسیار پایبند بود و با بهره گیری از یاسا و تلفیق آن با قوانین اسلام، تزوک را به وجود آورد و در امور مملکت خود معجونی از قواعد اسلامی و آیین های مغولی را اعمال می نمود (حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۱۷۴). در دنیای عصر تیمور سنت های صحراگردی و مغولی به عنوان سرچشمه نیرومند مشروعیت تلقی می شد (منز، ۱۳۷۷: ۱۶). تیمور بر خود فرض می دید که رسوم و آداب مغولی را رعایت کند (ابن عرب شاه، ۱۳۳۹: ۲۹۸) و تلاش می کرد مشی قبیله ای را حفظ کند. شاهرخ، پسر تیمور در سال ۸۱۵ هـ ق. و در اوایل حکومت خود، یا سا را لغو کرد و قصد خویش را برای احیای قوانین اسلامی اعلام نمود (سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۶۴) اما این به معنای پایان حضور یا سا در حکومت تیموریان نبود. اقدامات شاهرخ در هنگام جلوس بر تخت سلطنت، بازتابی از اقدامات غازان خان مغول (حکومت ۶۹۴-۷۰۳ هـ ق.) بود که هم به خاطر علاقه اش به تاریخ مغول و حفظ سنت های مغولی و هم اعلام اسلام به عنوان دین رسمی مشهور بود. هدف شاهرخ پیوند دادن عصر خودش با تیمور و خان های مغول بود و نه گسست از مشروعیت مغولی. وی بدین منظور نوشتن تواریخی را در مورد تیمور و نیز نسب تیموریان فرمان داد (منز، ۱۳۹۰: ۵۶). در هر حال تیموریان تا به آخر به یا سا و بسیاری از رسوم مغولی پایبندی نشان می دادند. بسیاری از مناصب دربار مغولان در دربار تیموریان نیز وجود داشت. در تشکیلات اداری و کشوری و لشکری تیموریان، تغییرات عمده و اساسی نسبت به دوره ایلخانان به وجود نیامد و عناوین اغلب آنها در تشکیلات مغولان وجود داشت (ورهرام، ۱۳۶۸: ۱۲۹).

یکی از بهانه‌های جدایی تیمور در ۷۷۱ ه.ق. از امیرحسین - شاهزاده جغتایی و حاکم شمال افغانستان - این بود که امیرحسین می‌خواست بلخ را به عنوان پایتخت دائمی خود درآورد و به شیوه یکجانشینان رفتار کند (یزدی، ۱۳۳۶، ج ۱: ۱۳۱؛ شامی، ۱۹۵۶، ج ۲: ۵۲). استقرار چادرنشینان و رؤسای قبایل در شهرها به عنوان نقض یا سای چنگیز تلقی می‌شد و به معنای مخالفت با سنت چادرنشینی مغولی بود (بارتولد، ۱۳۷۶: ۲۴۶). اما تیمور، خود پس از رسیدن به قدرت، در صدد استحکام و توسعه سمرقند به عنوان پایتخت برآمد (نطنزی، ۱۳۳۶: ۲۸۸-۲۸۶) و این روش در زمان جانشینان او دنبال شد. ولی به هر حال تیمور بیشتر عمر خود را در سفر و به صورت زندگی چادرنشینی سپری کرد (کمبریج، ۱۳۸۷: ۵۵).

بهره‌گیری از تبار سازی و امتیازات نسبی

توسل به قدرت و احتشام نیاکان واقعی یا ساختگی و تمسک به نام‌ها و اسطوره‌های کهن به منظور کسب شأن و اعتبار و نیل به نوعی مشروعیت و حقانیت، از شیوه‌های دیرینه مورد استفاده حاکمان بوده است. همان طور که در نخستین سده‌های هجری با ساختن شجره نامه، نسب دودمان‌های مسلمان را به پادشاهان ایرانی پیش از اسلام می‌رساندند، به همین صورت خان‌های مغول نیز حتی پس از مسلمان شدن بر حقوقی که از چنگیز به ارث برده بودند، تأکید می‌کردند. هم در ایران و هم در آسیای میانه پس از فروپاشی دولت مغولان، مسأله تکیه فرمانروا بر تبار چنگیز خانی از میان نرفت (بارتولد، ۱۳۵۸: ۴۱).

عادت اعیان و اشراف ترک و مغول آن بود که نسب خود را پاس داشته و بر حفظ آن تأکید می‌کردند، تا فرزندانشان از قبیله و انساب خود مطلع باشند (واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۳۷). تیموریان هم از نسب خود به عنوان یکی از دلایل شایستگی خویش برای در دست گرفتن قدرت یاد می‌کردند. تلاش آنان برای پیوند با خاندان گسترده مغولان باعث می‌شد که آن‌ها عنوان «خاقان» را در میان القاب خود حفظ نمایند (منز، ۱۳۷۷: ۷). این لقب به کرات توسط مورخین این دوره برای سلاطین تیموری استفاده شده است. تیمور از لقب مغولی خاقان استفاده می‌کرد (میر جعفری، ۱۳۷۹: ۲۱۳). شاهرخ نیز از القاب خاقان و بهادر خان بهره می‌برد (نوبی، ۱۳۷۰: ۱۴۵).

یکی از دلایل هرچند ظاهری در اطاعت تیمور از تغلق تمور این بود که تیمور اذعان داشت که خان مغولستان، نبیره چنگیز خان است (حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۱۴): «چون مملکت به ارث و اکتساب

تعلق به پادشاه می دارد و حق به مرکز خود قرار گرفته ... به حکم یارلیغ آسمانی و توره چنگیز خانی، اطاعت و متابعت واجب و لازم است. هر که عصیان و طغیان ورزد کفران نعمت حق کرده باشد» (نطنزی، ۱۳۳۶: ۲۰۶). طبق یا سا شاه باید از نسل چنگیز باشد و چون تیمور به یا سا اعتقاد داشت، خانی از اولاد چنگیز را انتخاب می کرد (جامی، ۱۳۴۱، مقدمه مصحح: ۳۲). حتی تیمور اظهار می داشت: «ما خود از دودمان ایلخانیه باشیم» (نوایی، ۱۳۷۰: ۹۹) و به آن بسیار افتخار می کرد. او برخی دشمنان خود را به خاطر نسیشان تحقیر می کرد (حسینی تربتی، ۱۳۴۲: ۱۴۶). تیمور از نسل چنگیز نبود. بیشتر مورخین دوره تیموری، نسب تیمور را به «تو منه خان» رسانده اند. تو منه خان پدر چهارم چنگیز (همدانی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۲۱۸) و پدر نهم تیمور بوده؛ پس چنگیز و تیمور از یک تیره بودند. خاندان تیمور از ابتدای تشکیل اولوس جغتای در زمره اشراف نظامی (نویان) و نقش آفرینان سیاسی بودند. "قراچار نویان"، جد پنجم تیمور، در ملازمت جغتای منصب امارت داشت و یکی از سرکردگان و مشاوران سیاسی او بود. چنگیز لشکری به جغتای داد که فرمانده آن‌ها قراچار از قوم "بر لاس" بود و تیمور نواده همین مرد بود (سمرقندی، ۱۳۸۳، ۱: ۱۵۱). بر لاس یکی از چهار قبیله بزرگ ماوراءالنهر به شمار می رفت (ابن عرب شاه، ۱۳۳۹: ۸). قراچار نویان پس از جغتای نیز اقتدار و اختیار داشت. بعد از مرگ قراچار، در اولوس جغتای، اختلال و میان فرزندان جغتای اختلاف به وجود آمد. اولاد قراچار به شهر کش آمدند و نسل اندر نسل در آنجا سرور بودند و هر یک از خانان چنگیزی که به حکومت ماوراءالنهر می رسید، امارت آن شهر را به آن طایفه مسلم می داشت (واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۳۸). «ترغای» پدر تیمور مردی از خاندانی بزرگ و والا تبار بود، اما ثروت زیادی نداشت (کلاویخو، ۱۳۶۶: ۲۱۵). اگرچه پدر تیمور ریاست قبیله بر لاس را بر عهده داشت، اما اداره آن عملاً در دست برادرش بود و ترغای در اولوس جغتای فردی معتبر و از ارکان دولت سلطان بود (ابن عرب شاه، ۱۳۳۹: ۷). تیمور پس از رسیدن به حکومت اولوس جغتای عنوان نمود که همان طور که جدش قراچار، مشاور اصلی مغولان بود، وی نیز این سمت را نسبت به یک خان چنگیزی داراست (Manz, 2009: 110).

تیمور در سال ۸۰۱ هـ ق. نوه اش محمد سلطان بن جهانگیر را به جانشینی خود برگزید که از طرف مادر نسب چنگیزی داشت. خلیل سلطان نیز که جانشین تیمور شد، از طرف مادر نسبش به چنگیز می رسید (معز الانساب، ش ۶۷: برگه های ۱۱۲ و ۱۱۴ و ۱۲۲ ب). وی کوشید با سفارش تهیه یک شجره نامه برای خاندان تیموری با تأکید بر تبار خودش مشروعیت خویش را استحکام بخشد؛ اما چون پیشینه حکومت بر یک منطقه را نداشت، در مقابل شاهرخ که شش سال بر خراسان حکومت کرده بود و سپاه آنجا را در اختیار داشت، نتوانست دوام بیاورد (منز، ۱۳۹۰: ۴۷).

تواریخ نوشته شده پس از تیمور (در زمان شاهرخ) همچون ظفرنامه یزدی، معزالانساب و.. مشروعیت خاندان تیموری را از راه نشان دادن نسب شناسی قبیله بر لاس، سیر ارتباط آن با خاندان جغتایی و این که مقام قراجار نویان به عنوان مشاور ارشد جغتاییان تا زمان تیمور و خاندان وی انتقال یافته، به نمایش می‌گذاشتند (منز، ۱۳۹۰: ۷۱). البته ارتباط اجدادی تیموریان با چنگیز، نقش آن چنان مهمی در مشروعیت حاکمیت ایشان ایفا نمی‌کرد، بلکه جایگاه تیمور به عنوان حامی و مجدد حکومت مغولان بود که تأثیر بیشتری داشت (Manz, 2009: 111). خواند میر نعمت بزرگی نسب را از بهترین نعمت‌های خدا می‌داند که به برخی سلاطین بخشیده و مستلزم اخلاق و آداب پسندیده می‌باشد. عرب و عجم همواره به حفظ نسب خود و مباحثات به بزرگی آن می‌پرداخته‌اند. پس از آن به بیان نسب سلطان حسین بایقرا می‌پردازد که از جانب مادر به چنگیز و از طرف پدر به تیمور می‌رسید (خواند میر، ۱۳۵۳، ج ۴:۱۱۳). مؤلف مقامات جامی نیز به نسب والای این سلطان و شایستگی وی برای حکومت اشاره می‌کند (نظامی باخرزی، ۱۳۷۱: ۱۲۰).

ایجاد پیوندهای خویشاوندی در جهت نیل به مشروعیت

به خاطر مشروعیت خاندان چنگیز، فرمانروایی که از نسل چنگیز نبود، می‌کوشید که دست کم با خاندان او خویشاوند شود و حق داشتن لقب گو رکان (داماد مغولان) را به دست آورد (بار تولد، ۴۱:۱۳۵۸). تیمور نیز پس از دوستی با امیرحسین، خواهر او را به همسری گرفت و به تیمور گو رکان معروف شد (اقبال، ۲۳:۱۳۶۰). اما برخی گفته‌اند که پس از قتل امیرحسین و به عقد خود درآوردن بیوه او- که یک شاهزاده مغولی بود- از طرف مغولان ملقب به گو رکان شد و به همین لقب سکه ضرب کرد (میر جعفری، ۱۴:۱۳۷۹).

به گفته ابن عرب شاه «چون تیمور بر ممالک ماوراءالنهر دست یافت و سرآمد همه گردید، دختران پادشاهان را به همسری گرفت و لقب گو رکان که در زبان مغولی به معنای داماد است، بر القاب وی افزوده شد؛ زیرا داماد ملوک و همواره با خاندان پادشاهان در سلوک بود» (ابن عرب شاه، ۸:۱۳۳۹). قتل امیرحسین و ازدواج تیمور با بیوه او که از خاندان چنگیزی بود، تیمور را قدرتمندتر کرد. او نه تنها به عنوان رئیس قبیله و حاکم آن منطقه شناخته شد، بلکه از طرف رهبران مذهبی هم به رسمیت شناخته شد (حسن‌دانی، ۲۶:۱۳۷۸). برخی فرزندان و نوادگان تیمور نیز لقب گو رکان داشتند؛ همچون میران شاه، الغ بیگ (دوغلات، ۷۲:۱۳۸۳ و فصیحی خوافی، ۱۳۳۹، ج ۲:۲۱۱) و ابوسعید (رک: سمرقندی، ۱۳۸۳، ج

۲). آنچه بر سکه های الغ بیگ حک می شد این بود: «با عنایت معنوی امیر تیمور گورکانی فرمان ما فرمان الغ بیگ گو رکان است» (بارتولد، ۱۳۷۶: ۲۵۷).

یکی از عواملی که هنگام حمله تغلق تمور به ماوراءالنهر به تیمور کمک کرد که به ریاست قبیله خود برسد و بر رقیبان خود پیروز شود، روابط حسنه ای بود که تیمور از قبل با برخی قبایل مغولستان برقرار کرده بود. خواهر تیمور با رئیس قبیله "دو غلات" از قبایل مهم مغولستان که با خاندان سلطنتی پیوند داشت وصلت کرده بود (یزدی، ۱۳۳۶، ج ۱: ۹۸). تیمور با برخی قبایل مغولستان روابط دوستانه و متحدی نی هم در آن مناطق داشت (همان: ۱۲۰، ۷۵، ۱۹۰؛ شامی، ۱۹۳۷، ج ۱: ۴۶). حتی پس از این که تیمور کاملاً بر اولوس جغتای مسلط شد، ایجاد پیوند و نزدیکی با مغولان تا حد زیادی در آسودگی خیال او از جانب مغولان بخش شرقی و رفع تهدیدات آن ها تأثیر داشت. تیمور با دختر «خضر خواجه»، خان مغولستان، وصلت کرد (دو غلات، ۱۳۸۳: ۸۰؛ میر، ۱۳۵۳، ج ۳: ۴۶۸). به تعبیر ابن عرب شاه هنگامی که خیال تیمور از بابت ماوراءالنهر آسوده و بر مخالفان خود چیره شد، تصمیم گرفت که به روش ها و تدابیر مختلف، بقیه ممالک و پادشاهان را هم مطیع خود سازد. ابتدا طایفه مغول را که همسایه شرقی او بودند، با خود همراه کرد و با دختر پادشاه آن قوم ازدواج کرد؛ بنابراین دامادی و همسایگی و پیروی از قوانین یکسان؛ یعنی همان یا سای چنگیزی، باعث اتحاد آن ها با یکدیگر و آسودگی خیال تیمور از جانب مغولان گردید (ابن عرب شاه، ۱۳۳۹: ۲۲). ازدواج و پیوند با خاندان های مهم و حکومت گر، همواره در نیل به قدرت سیاسی و بسط و گسترش آن مؤثر بوده است.

مشروعیت در سایه خان های دست نشانده چنگیز تبار:

به خاطر نفوذ دیرپای اسطوره چنگیز خان، کسب مشروعیت سیاسی از خاندان او مسئله ای بود که هر شخصی که در قلمرو مغولان و در بین مردم صحرائشین در پی اقدام سیاسی - نظامی و دستیابی به قدرت بود، بایستی آن را در نظر می گرفت. این مشروعیت دودمانی فراتر از دین و مذهب عمل می کرد. تیمور در این زمینه روندی را ادامه داد که از مدت ها قبل در اولوس جغتای متداول شده بود؛ یعنی از زمانی که خان های جغتایی دچار ضعف شده بودند، امرای نظامی سعی کردند بر آن ها مسلط شوند و با نشان دادن یک خان پوشالی به حکومت اولوس، تفوق خود را در امور سیاسی و نظامی توجیه نمایند. هدف تیمور این بود که اقتدار را به حکومت مرکزی بازگرداند و همه امرای سرکش را مطیع نماید (فیاض، ۱۳۸۸: ۷۹-۸۲). در هنگام ضعف و انحطاط خان های جغتایی، خان هایی از نسل اکتای، پسر دیگر

چنگیز، حکومت اولوس را به دست گرفتند و برخی از آن‌ها برای مشروعیت حاکمیت خود خان‌های جغتایی را در ظاهر بر تخت حکومت می‌نشانند. هنگامی که امیرقزغن در سال ۷۴۷ ه.ق. با برکنار کردن خان جغتایی قدرت را به دست گرفت، برای مشروعیت حکومت خود و این که اقدام او بر پایه و اساسی استوار باشد، به نام یک خان مغولی که در ظاهر به پادشاهی برگزید حکومت می‌کرد. البته این خان هیچ دخالتی در امور حکومتی نداشت (سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۲۵۸؛ شامی، ۱۹۵۶، ج ۲: ۱۷).

با وجود این که تیمور و امیرحسین خان مغولی (الیاس خواجه) را از ماوراءالنهر بیرون راندند؛ اما نه هیچ یک از آن‌ها و نه سایر اشراف محلی ترک، نمی‌خواستند از تحت حاکمیت جغتاییان به درآیند؛ چون به مشروع بودن سلطنت خاندان چنگیز لاقلاً در ظاهر معتقد بودند (گروسه، ۱۳۵۳: ۶۷۱). به علاوه تیمور مستقیماً از ذریه چنگیز نبود و امرای مدعی قدرت هم فراوان بودند پس حتماً یک خان جغتایی باید پی‌روزی‌شان را تأیید می‌کرد و آن‌ها به نام او حکومت می‌کردند. همچنین وجود یک خان مغولی، موجب وحدت و اطاعت امرا هم می‌شد و از بروز فتنه جلوگیری می‌کرد؛ به همین خاطر «کایل شاه» از خاندان جغتای را به خانی برگزیدند (یزدی، ۱۳۳۶، ج ۱: ۷۴-۷۳). حتی پس از آن که تیمور در ۷۷۱ ه.ق. امیرحسین را هم کنار زد و حاکم کل اولوس جغتای شد (یزدی، ۱۳۳۶، ج ۱: ۱۵۸)، خود را وارث و ادامه چنگیز خان اعلام کرد تا در نزد ترکان آسیای مرکزی از وجاهت لازم برخوردار شود (گروسه، ۱۳۵۳: ۶۸۲). فقط شخصی از تبار چنگیز خان می‌توانست لقب خان داشته باشد، اما تیمور از تبار چنگیز نبود. او برای جلب حمایت صحراگردان و استواری جایگاهش ادعا کرد که به نمایندگی از یک خان مغولی حکومت می‌کند. تیمور از این که همه فرمان بردار او باشند، به او مالیات بدهند و نام او و خان مغولی را در خطبه یاد کنند، خشنود بود؛ اما عیب این مسئله در این بود که تیمور را به یک مقام درجه دوم تنزل می‌داد و او را فقط به عنوان احیاگر حکومت مغولان و نه بنیان‌گذار یک نظام جدید معرفی می‌کرد. از این رو تیمور برای جبران این نقص و اظهار مقام خود به عنوان پادشاه، قلمروی وسیع از ابزار دیگر موجد مشروعیت؛ همچون اقتدار شخصی، مذهب، ادعای الهی بودن حکومت خود و... بهره جست (منز، ۱۳۷۷: ۲۱-۱۹).

تیمور پس از نشستن بر تخت سمرقند، خانی از تبار مغولان به نام سیورغتمش (شامی، ۱۹۵۶، ج ۲: ۵۷) و پس از او پسرش محمود را به خانی برگزید (دو غلات، ۱۳۸۳: ۸۳). به تعبیر ابن عرب شاه در آن زمان نام خان و سلطان، خاص خاندان چنگیز بود و آنان در میان قبایل ترک مثل قریش در طوایف عرب ممتاز بودند. کسی جرأت نداشت که در مقابل خاندان چنگیزی مزیت و افتخاری برای خود قائل شود و خود را بر آنان مقدم بدارد. اگر هم کسی چنین شایستگی داشت، تیمور بود که همه ممالک را

تصرف کرد. اما تیمور سیورغتمش را به این دلیل برگزید که کسی مجال طعنه زدن و خرده گرفتن بر او را نداشته باشد. او این گونه می‌توانست امرای بهانه جو را ساکت کند (ابن عرب شاه، ۱۳۳۹: ۱۷)؛ پس مشخص می‌شود که هدف تیمور مصلحت سیاسی و پیشبرد کار خودش با استفاده از این عنصر مشروعیت ساز و استفاده از نیروی مغولان بوده است. البته سیورغتمش از خاندان اکتای بود؛ اما حضور خانانی از نسل اکتای در اولوس سابقه داشت و تیمور از این سنت استفاده نمود؛ چون پس از مرگ جغتای حاکمانی از نسل اکتای هم حاکم شده بودند (فیاض، ۱۳۸۸: ۶۸) و خان دست نشانده امیر قرغن هم از نسل اکتای بود (شامی، ۱۹۵۶، ج ۲: ۱۷).

خان‌های دست نشانده تیمور در لشکرکشی‌های او شرکت می‌کردند. محمود، در نبرد «آ نقره» تیمور را همراهی می‌کرد (یزدی، ۱۳۳۶، ج ۲: ۳۱۴؛ سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۱: ۹۲۶). حتی تا یک سال پس از مرگ محمود باز هم تیمور به نام او سکه می‌زد (بارتولد، ۱۳۳۶: ۴۸). در تمام فرمان‌هایی که از طرف دولت تیموری صادر گردیده، نام فرزندان و اعقاب چنگیز با احترام یاد شده؛ اما شکی نیست که آن‌ها شبی بیش نبوده و کاملاً مطیع تیموریان بوده‌اند (میرجعفری، ۱۳۷۹: ۷۳). همان طور که از گفته شرف‌الدین یزدی مشخص است: «سیورغتمش را به اسم خانی برداشتند» (یزدی، ۱۳۳۶، ج ۲: ۱۹۹). تیمور پس از به دست آوردن پشتیبانی لازم از نجای جغتای با عنوان شاه صاحب قران و با شکوه شاهانه تاج گذاری کرد. این هم قدرت ظاهری خان‌های چنگیزی را نشان می‌دهد. در طول دوره تیموری، خان‌های دست نشانده در محله خاصی از سمرقند و تحت نظر سلاطین تیموری به سر می‌بردند (دو غلات، ۱۳۸۳: ۱۰۰).

تیموریان برای نشان دادن سروری خاندان چنگیز و مناسبات خود با ایشان، از القاب مغولی استفاده می‌کردند. تیمور هیچ گاه عنوان سلطان، شاه و یا خان به خود ننهاد و از عنوان «امیر» استفاده می‌کرد (ابن عرب شاه، ۱۳۳۹: ۱۷). او تمایل داشت که خود را امیری از سوی چنگیزیان بنمایاند؛ بنابراین فرزندان او، حتی وقتی حکومت می‌کردند، گاه امیرزاده یا میرزا خوانده می‌شدند (بابر، ۱۳۰۸: ۳۴۴؛ دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۷، ج ۱۶: ۶۸۰). در برخی موارد شعرا و مورخین، شاهرخ و فرزندان او را خان تسمیه می‌کردند، اما تیموریان این لقب مهم را به طور رسمی نپذیرفته بودند (بارتولد، ۱۳۳۶: ۱۴۲).

بهره گیری از مشروعیت خان‌های صوری و پوشالی پس از مرگ تیمور ادامه یافت، اما اهمیت آن به تدریج کمتر گردید. میران شاه پسر تیمور که در تبریز علیه پدر طغیان کرده بود، فرمان به نام همان خان چنگیزی می‌راند که پدرش به پادشاهی برداشته بود و مشروعیت از نام او می‌جست. سرآغاز فرمان او همچون فرمان تیمور چنین بود: «کلام سلطان محمود خان است و گفته امیران شاه گو رکان»

(سودآور، ۱۳۸۴: ۲۳). خلیل سلطان بهادر ۷۷۶-۸۱۴ هـ.ق. نوه تیمور که پس از وی بر تخت نشست، به نام یک خان دست‌نشانده -البته از اعقاب تیمور- حکومت می‌کرد (حافظ ابرو، ج ۱، ۱۳۸۰: ۱۲). وی با انتصاب محمد جهانگیر، پسر محمد سلطان، نخستین جانشین تعیین شده از سوی تیمور، به عنوان خان اسمی در ظاهر به درخواست تیمور احترام گذاشت (منز، ۱۳۹۰: ۴۵). الغ بیگ، در زمان پدرش شاهرخ، به صورت یک حاکم مستقل در سمرقند حکومت و به نام پدرش سکه ضرب می‌کرد، اما فرامینش را به نام یک خان اسمی مغول صادر می‌نمود (دوغلان، ۱۳۸۳: ۷۲-۷۱). علت احتمالی این که الغ بیگ خان دست‌نشانده داشت، ضعف نظامی او، ترس از شورش مغولان و وابستگی شدید او به آداب و سنن مغولی بود (تاکستن، ۱۳۸۴: ۱۱۰). عبداللطیف، فرزند الغ بیگ، علیه پدر شورید و قدرت را از دست او بیرون آورد، سپس شخصی از خاندان چنگیز را به سلطنت برداشت (سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۲: ۶۸۵). سلطان ابوسعید تیموری خود را پادشاهی مستقل و بی‌نیاز از خان دست‌نشانده مغولی می‌دانست. استدلال ابوسعید این بود که او خان‌های مغولی را از دست‌نشانده بودن و فقط اسمی از خان داشتن رهایی بخشیده و خلعت پادشاهی پوشانده است؛ بنابراین خواهان روابط دوستانه با مغولان بود و از «یونس خان»، حاکم مغولستان، خواست که تیموریان را سرور خود بداند نه خادم و زیردست خود. یونس خان نیز پذیرفت (دوغلان، ۱۳۸۳: ۱۱۱-۱۱۰). ابوسعید توانست با تقسیم مغولستان بین دو تن از شاهزادگان رقیب جغتایی، قدرت متجاوز مغولان را مهار کند. یونس خان تحت‌الحمايه او شد و فرماندهی عالی قبایل مغول را به ابوسعید واگذار کرد (کمبریچ، ۱۳۸۷: ۱۲۷).

نصب یک خان دست‌نشانده، اقدامی سیاسی بود که تیمور و جانشینان او برای کسب حمایت همه نیروها و مخصوصاً مغولان در رسیدن به مقاصد خود و مشروع نشان دادن حاکمیت خود بر مناطقی که از دست مغولان گرفته بودند انجام می‌دادند؛ اما وجود این خان‌ها تأثیری در اساس ساختار دولت تیموری و ماهیت قدرت مطلقه آن‌ها نداشت.

اهمیت انتساب به خاندان چنگیز در نظر تیمور را می‌توان با توجه به برخورد وی با توقتمش، خان مغولی دشت قباچاق، دریافت. توقتمش با وجود این که حکومتش را مدیون تیمور بود؛ اما بر علیه وی شورید و در پی تسخیر قسمتی از قلمرو تیمور بود. تیمور پس از پیروزی بر توقتمش نسبت به او تنها عتاب و خطابی پدران معمول داشت و سپاهیان او را که اسیر کرده بود، آزاد کرد (یزدی، ۱۳۳۶، ج ۱: ۳۵۹) چون توقتمش را وارث مشروع و جانشین بر حق سلسله چنگیزی می‌شمرد و شایسته نمی‌دانست که در مورد او شدت عمل روا دارد. تیمور تقویت یکی از احفاد چنگیز را برای پیشبرد نقشه‌هایش مؤثر می‌دانست و به همین خاطر او را برای رسیدن به تاج و تخت یاری کرد. حتی تیمور پس از پیروزی

نهایی بر توقتمش، هیچ اقدامی برای استفاده از آن پیروزی به عمل نیاورد؛ فقط حکومت خانان قیچاق را به چند تن از خاندان چنگیز که دشمن توقتمش بودند داد (میرجعفری، ۱۳۷۹: ۳۱). این طرز برخورد، اهمیت مشروعیت انتساب به خاندان چنگیز را در نظر تیمور نشان می دهد. البته او می خواست تشکیلات خود را داشته باشد، اما از لحاظ اصولی جرأت نداشت نیت خود را صراحتاً اظهار کند، بنابراین به امپراتوری ترک خود، ظاهر مغولی می داد و شاید حتی بر خلاف نیت واقعیش به تکریم اولاد چنگیز می پرداخت (گروسه، ۱۳۵۳: ۷۲۳).

تیمور پس از جلوس بر تخت سلطنت هدف خود را تجدید امپراتوری عظیم مغول و تسخیر کلیه ممالکی که سابقاً در تصرف چنگیز بود قرار داد (مشکوتی، ۱۳۴۳: ۲۸۰). ابن بطوطه، موقعیت دنیای پیرامون تیمور را در دوران نوجوانی و جوانی او این گونه توصیف می کند که ماوراءالنهر در میان چهار امپراتوری بزرگ چین، هند، ایران و اردوی زرین قرار گرفته بود و سلاطین این سرزمین ها برای پادشاه مغولی ماوراءالنهر پیشکش می فرستادند (ابن بطوطه، ۱۳۳۷، ج ۱: ۴۱۸). بنابراین تسلط بر قلمرو این حکام برای تیمور بسیار مهم بود؛ مثلاً در تصمیم خود برای تسخیر چین همان اندیشه احیای امپراتوری مغولان را عنوان می کرد؛ زیرا کشور چین نیز جزو آن امپراتوری به شمار می رفت (رویمر، ۱۳۸۵: ۱۲۴). یکی از دلایل تیمور برای یورش به ایران و سایر ممالکی که مغولان فتح کرده بودند، دعوی میراث سیاسی مغول بود و بنابراین باید سرزمین هایی را که قبلاً در تصرف مغولان بوده باز پس می گرفت و سیادت مغولان را بازمی گرداند (کمبریج، ۱۳۸۷: ۷۹). او چنین مطالبی را در نامه خود خطاب به سلطان مملوک مصر بیان کرده و قلمرو ایلخانان را در اصل متعلق به جغتاییان دانسته است که باید توسط او باز پس گرفته می شد (نوایی، ۱۳۷۰: ۷۷). تیمور این گونه می توانست اهداف توسعه طلبانه خود را توجیه کند. او قبل از مرگ خود تقریباً تمام قلمرو سابق مغولان را تحت تصرف درآورده بود (ساندرز، ۱۳۷۲: ۱۶۷). با عنایت به اینکه ادعای میراث سیاسی مغولان، یکی از دلایل تیمور برای برقراری سلطه بر اولوس جغتای بود، می توان این احتمال را در نظر گرفت که وی همین ادعا را در مورد باز پس گیری قلمرو اکتای نیز داشت. البته انتصاب اولین خان دست نشانده تیمور از خاندان اکتای می توانست به دلیل نبودن یک خان جغتایی مناسب از نظر تیمور و سنت موجود در این زمینه هم باشد. به علاوه تیمور می توانست در لشکرکشی خود به ایران این بهانه را نیز داشته باشد که بایستی قلمرو مغولان را از سلطه حکومت های غاصب و تازه به دوران رسیده درآورد. «منز» معتقد است که عنوان نمودن سال ۷۳۶ هـ ق. برای تولد تیمور، ابداعی از جانب مورخین دوران جانشینان تیمور و شاید به اشاره سلاطین تیموری است؛ زیرا وفات ابوسعید ایلخانی در همین سال اتفاق افتاده و مورخین قصد داشته اند حکومت تیموریان

را وارث حکومت مغولان اعلام نمایند. هیچ یک از تواریخ نگاشته شده در دوره خود تیمور، این تاریخ را ذکر نکرده‌اند (Manz, 2009: 112- 113).

در زمان جانشینان تیمور نیز چنین اندیشه ای دنبال می‌شد. منطقه آذربایجان به عنوان مرکز سیاسی ایران در دوره مغول اهمیت نمادین داشت. از زمانی که تیمور برای نخستین بار سلطانیه را فتح کرد، حکومت تیموری مدعی به ارث بردن قلمرو ایلخانان بود و این مشروعیت برای شاهرخ از اهمیت ویژه ای برخوردار بود. زمانی که شاهرخ قدرتش را در شرق ایران گسترش می‌داد، قراقویونلوها نیز تا سال ۸۲۲ هـ ق. بیشتر حاکمان کوچک تر شمال غرب ایران را به اطاعت خود درآورده بودند و شاهرخ به شدت خواهان پس گرفتن منطقه آذربایجان و شهر سلطانیه بود (منز، ۱۳۹۰: ۶۲).

نتیجه

در تشکیل حکومت‌هایی که بر پایه زندگی قبیله‌ای و صحرانشینی هستند، وابستگی‌ها و همبستگی‌های بین افراد قبایل بسیار اهمیت دارد. حکومتی هم که تیمور تأسیس کرد، بر اساس این نوع زندگی استوار بود و او با بهره برداری کامل از امکانات و ظرفیت‌ها و قوانین نظام ایلی به قدرت رسید. البته نباید تصور کرد که چون قبیله عامل مهمی در زندگی اعضای آن بود؛ پس تیمور همواره وفاداری کامل آن‌ها را هم در اختیار داشت. پیوندهای خونی به همان اندازه که می‌توانست موجب همکاری شود، عامل تنش و برخورد نیز بود و رقابت‌های داخلی را به وجود می‌آورد. ساکنان ماوراءالنهر به مشروعیت خاندان چنگیز برای حکومت معتقد بودند. تیمور تجدید امپراتوری مغول را به طور نمادین بر عهده گرفت و در راه فتح چین که حکومت مغولی آن در ۷۷۰ هـ ق. برافتاده بود، از دنیا رفت. گرچه او از نسل چنگیز نبود و به همین دلیل نمی‌توانست مدعی قدرت فائقه برای خود باشد، اما از طریق ازدواج با خاندان چنگیزی و نیز حکومت به نام یک خان دست نشانده از خاندان چنگیز، مشروعیتی مغولی برای خود به وجود آورد. او در عین حال مدعی برتری در جهان اسلام شد و برای تبیین مشروعیت فتوحات خود هم شریعت اسلام و هم سنت‌های مغولی را مورد توجه قرار داد. جانشینان تیمور هم از مشروعیت مغولی استفاده می‌کردند و پیوندهای خویشاوندی با مغولان به وجود می‌آوردند. اقدامات تیمور آمیزه‌ای از آداب قبیله‌ای و رسوم یکجانشینان بود و حکومت او از ابتدا موضع صریح و روشنی نداشت؛ بنابراین به خاطر همین عدم صراحت و نیز اتکای حکومت تیمور عمدتاً بر پایه شخصیت وی، حکومت او پس از مرگش از لحاظ سیاسی دچار فروپاشی شد. دولت مقتدر او درهم ریخت و وسعت ممالک پهناور او

کاهش یافت. در تشکیل حکومت توسط تیمور، حمایت و عصیت افراد قبایل نقش بسیار مهمی داشت. با این وجود وی پس از نشست بر تخت سلطنت بر خلاف رویه زندگی قبیله ای عمل کرد و با استبداد و اقتدار خود توانست قدرت گیری بزرگان قبایل را کنترل نماید. عدم وجود این اقتدار در جانشینان تیمور باعث قدرت گیری دوباره سران قبایل گردید و مشکلاتی را برای حکومت تیموری به بار آورد. جانشینان تیمور به اصول وراثت و جانشینی و وصیت او عمل نکرده و در سرزمین های مختلف برای خود حکومت های مستقلی تشکیل دادند و به ستیز با یکدیگر برخاستند و این اختلافات یکی از عوامل سقوط تیموریان بود. وفاداری تیموریان به مشروعیت مغولی و یاسای چنگیزخان، با وجود تعصب آنان در اسلام، بدون شک مشروعیت تیموریان را در نظر اتباعی که معتقد به قوانین مغولی و مشروعیت وابسته به خاندان چنگیز نبودند، خدشه دار می کرد.

تیمور بنا بر شرایط، هم از اصول چنگیزی بهره و هم از احکام اسلامی می گرفت. امپراتوری او از لحاظ سیاسی، مذهبی و فرهنگی ترکیبی ترک و مغول و اسلامی و ایرانی به شمار می رفت. او از هر چیز در جهت مصالح سیاسی خود بهره می برد و تمام اصول و ابزار را تا جایی که کار می گرفت که به اهداف قدرت طلبانه اش لطمه ای وارد نشود، جانشینان تیمور هم از یا سا و رسوم مغولی استفاده می کردند. پس وجود همین تضادها برای حکومتی که خود را وارث چنگیزیان می دانست، به مشروعیت این حاکمیت خدشه وارد می نمود و یا دست کم پس از مرگ تیمور و پایان اقتدار او برای تداوم سلسله تیموری بی-خطر نبود.

یادداشت ها

- ۱- اولوس: کلمه مغولی به معنای طایفه، قبیله، جماعت (معین، ۱۳۷۱: ۳۴۴). به تعبیر دیگر، اولوس؛ یعنی رعایای یک حاکم و وحدتی که به سبب شخص حاکم بین قبایل گوناگون وجود دارد. به قسمتی از حکومت، امپراتوری و کشور نیز اولوس گفته می شود (امین، ۱۳۵۷: ۳۳). اولوس جغتای سرزمین هایی بود که چنگیز هنگام تقسیم قلمرو خود بین پسرانش به دومین پسر خود، جغتای (م. ۶۳۹ ق.) داد و شامل ماوراءالنهر، قسمتی از خوارزم و کاشغر، بدخشان، بلخ و غزنین بود (جویی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۳۱).
- ۲- امیران ترک-مغول یا مغولان ترک شده که بیشتر آنان مسلمان شده بودند و نژاد مختلط داشتند. به گفته دو غلات مغول به دو قسم منقسم شده: یکی مغول، دیگر جغتای. اما این دو فریق از جهت

عداوت با یکدیگر از روی استخفاف هر کدام یکدیگر را به نامی می‌خوانند، چنانکه جغتای، مغول را جته می‌گفت و مغول، جغتای را قراوناس (دوغلان، ۱۳۸۳: ۱۹۰).
 ۳- شهری در ماوراءالنهر که زادگاه تیمور بود. وی در اواخر قرن هشتم هجری به آباد کردن آن فرمان داد و کاخی به نام آق سرای (کاخ سفید) به امر او در آنجا ساخته شد. در زمان تیمور این شهر به نام شهر سبز نامیده شد و تا کنون به این نام باقی است (لسترنج، ۱۳۶۴: ۴۹۹).

منابع

- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۴۶) *تحریر تاریخ و صاف*. بی جا: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن بطوطه (۱۳۳۷) *سفرنامه*. ترجمه محمد علی موحد. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۲) *مقدمه*. (ج: ۱). ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ابن عرب شاه (۱۳۳۹) *زندگانی شگفت آور تیمور*. (ترجمه کتاب عجایب المقدور فی اخبار تیمور). ترجمه محمدعلی نجاتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابوالحمد، عبدالحمید (۱۳۷۰) *مبانی سیاست*. (ج: ۱). تهران: توس.
- اقبال، عباس (۱۳۴۱) *تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت*. (ج: ۱). تهران: امیرکبیر.
- اقبال، عباس (۱۳۶۰) *ظهور تیمور*. به کوشش میرهائیم محدث. تهران: انجمن آثار ملی.
- امین، شمیس شریک (۱۳۵۷) *فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول*. فرهنگستان ادب و هنر ایران.
- بابر، ظهیرالدین (۱۳۰۸) *توزک بابری*. ترجمه بیرام خان خانان. بمبئی: بی نا.
- بارتولد (۱۳۷۶) *تاریخ ترکهای آسیای میانه*. ترجمه غفار حسینی. تهران: توس.
- بارتولد، و. (۱۳۳۶) *الغ بیگ و زمان وی*. ترجمه حسین احمدی پور. تبریز: چهر.
- بارتولد، و. و. (۱۳۵۸) *خلیفه و سلطان و مختصری درباره برمکیان*. ترجمه سیروس ایزدی. تهران: امیرکبیر.
- تاکستن و دیگران (۱۳۸۴) *تیموریان*. ترجمه و تدوین یعقوب آژند. تهران: مولی.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۸۷) *تاریخ ایران*. دوره تیموریان، (پژوهش از دانشگاه کمبریج). ترجمه یعقوب آژند. تهران: جامی.
- جوینی، عطاملک محمد (۱۳۷۸) *تاریخ جهانگشا*. به تصحیح محمد قزوینی. تهران: دنیای کتاب.
- حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله (۱۳۸۰) *زبده‌التواریخ*. مقدمه. تصحیح و تعلیقات کمال حاج سید جوادی. تهران: وزارت فرهنگ و انتشارات اسلامی.
- حسن‌دانی، احمد (۱۳۷۸) *میراث تیمور*. ترجمه محمد مهدی توسلی. اسلام آباد: اس. تی. پرنترز- راولپندی.

- حسینی تربتی، ابوطالب (۱۳۴۲) تزوکات تیموری. تهران: کتاب فروشی اسدی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۵۳) حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر. زیر نظر محمد دبیر سیاقی. تهران: کتاب فروشی خیام.
- دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (۱۳۸۷) زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- دوغلان، محمد حیدر (۱۳۸۳) تاریخ رشیدی. تصحیح عباسقلی غفاری فرد. تهران: میراث مکتوب.
- راوندی، مرتضی (۱۳۵۶) تاریخ اجتماعی ایران. (ج:۲). تهران: امیرکبیر.
- رجب زاده، هاشم (۱۳۵۵) آیین کشورداری (در عهد وزارت رشیدالدین فضلای... همدانی). تهران: توس.
- رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۵) ایران در راه عصر جدید. ترجمه آذر آهنچی. تهران: دانشگاه تهران.
- ساندرز، ج.ج. (۱۳۷۲) تاریخ فتوحات مغول. ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران: امیرکبیر.
- سمرقندی، دولت‌شاه (۱۳۶۶) تذکره الشعراء. به همت محمد رضانی. تهران: کلاله خاور.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۸۳) مطلع السعدین و مجمع البحرین. (ج: ۱ و ۲). به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سودآور، ابوالعلاء (۱۳۸۴) قره ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان. تهران: نی.
- شامی، نظام‌الدین (۱۹۳۷ و ۱۹۵۶) ظفرنامه. (ج: ۱ و ۲). به سعی و اهتمام و تصحیح فلکس تاور. پراگ. مؤسسه شرقیه چکوسلواکی.
- فرهانی منفرد، مهدی (۱۳۸۲) پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان. بی جا: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- معین، محمد فرهنگ فارسی (۱۳۷۱) به اهتمام. (ج: ۱). بی جا: بی نا.
- فصیحی‌خوافی، احمد بن جلال‌الدین (۱۳۳۹) مجمل فصیحی. (ج: ۳). به تصحیح و تحشیه محمود فرخ. مشهد: کتاب فروشی باستان.
- فیاض انوش، ابوالحسن (۱۳۸۸) امیر تیمور و مسأله اولوس جغتای؛ تکاپوی مشروعیت سیاسی و امنیت نظامی. پژوهش.
- کلاویخو، روی گونزالس (۱۳۶۶) سفرنامه. ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: علمی و فرهنگی.
- گروسه، رنه (۱۳۵۳) امپراتوری صحرانوردان. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لسترینج، گای. (۱۳۶۴) سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. تهران: علمی و فرهنگی.
- لمبتن، آن (۱۳۸۲) تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نی.
- مدیر شانه چی، محسن (۱۳۷۳) تاریخ ایران و دیدگاه نخبه گرایی. «فصلنامه نگاه نو»، ش: ۱۹.
- مشکوتی، نصرت‌الله (۱۳۴۳) از سلاجقه تا صفویه. تهران: کتابخانه ابن سینا.

- معزالانساب فی شجره الا نساب، پاریس، کتابخانه ملی پاریس. نسخه خطی شماره ۶۷.
منز، بثاتریس فوربز (۱۳۷۷) برآمدن و فرمانروایی تیمور. ترجمه منصور صفت‌گل. بی جا: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- منز، بثاتریس فوربز (۱۳۹۰) قدرت، سیاست و مذهب در ایران عهد تیموری. ترجمه جواد عباسی. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- مورگان، دیوید (۱۳۷۱) مغول‌ها. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز.
- میرخوانده، میر محمد بن سید برهان‌الدین خواوندشاه (۱۳۳۹) روضه الصفا. (ج: ۶ و ۷). بی جا: کتاب فروشی خیام.
- نطنزی، معین‌الدین (۱۳۳۶) منتخب التواریخ. به تصحیح ژان او بن. تهران: کتاب فروشی خیام.
- نظامی باخرزی، عبدالواسع (۱۳۷۱) مقامات جامی. مقدمه، تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی. تهران: نی.
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۷۰) اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (از تیمور تا شاه اسماعیل). بی جا: علمی و فرهنگی.
- واله اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۷۹) خلد برین. به کوشش میر هاشم محدث. تهران: میراث مکتوب.
- ورهرام، غلامرضا (۱۳۶۸) نظام حکومت ایران در دوران اسلامی. بی جا: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- هروی، نجیب مایل (۱۳۷۷) جامی. تهران: طرح نو.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۶۲) جامع التواریخ. (ج: ۱). به کوشش بهمن کریمی. تهران: اقبال.
- یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۳۶): ظفرنامه. (ج: ۱ و ۲). به تصحیح و اهتمام محمد عباسی. تهران: امیرکبیر.
- Manz, Beatrice Forbes (2009): Tamerlane and the Symbolism of Sovereignty, Iranian Studies, N: 1- 2.